



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالعات فقهی سیاست



دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال سوم، شماره ششم، پاییز و زمستان ۱۴۰۲



صاحب امتیاز: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام
مدیر مسئول: آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی
سر دبیر: سید جواد حسینی گرگانی



هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

- ◆ میرتقی حسینی گرگانی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ سیدجواد حسینی گرگانی (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فقه روابط بین الملل)
- ◆ قاسم شبان نیا (عضو هیأت علمی مؤسسه امام خمینی علیه السلام، دکتری علوم سیاسی)
- ◆ محمد قاسمی (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فلسفه سیاسی)
- ◆ مجتبی عبدخدایی (عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی، دکتری روابط بین الملل)
- ◆ احمد مبلغی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ ابوالقاسم مقیمی حاجی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ محمد جواد نوروزی (استاد مؤسسه امام خمینی علیه السلام)
- ◆ محمد سعید واعظی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)

دبیر تحریریه: محمد قاسمی
ویراستار: محسن اکبری
صفحه آرا: محسن شریفی

دبیر اجرایی: حسین حمزه
طراح جلد: حمیدرضا پورحسین
مترجمان: ابراهیم حسن (عربی) - جاوید اکبری (انگلیسی)

مجوز انتشار نشریه **مطالعات فقهی سیاست** در زمینه فقه و علوم سیاسی (تخصصی) به زبان فارسی و ترتیب انتشار دوفصلنامه به نام مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام در تاریخ ۱۴۰۰/۲/۲۰ به شماره ثبت ۸۷۸۲۶ از سوی معاون امور مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صادر گردید.

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، معاونت پژوهش، دفتر دوفصلنامه مطالعات فقهی سیاست
تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵ - دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸
قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال





Political Legitimacy in the Quran; A Case Study of the Verses of Obedience

*Mohammad Qasemi*¹

Abstract

If we consider the distinction between jurisprudence and theology to be based on the assumption that the former focuses on the action of the duty-bound person and the latter on the action of God, then the question of the origin of political legitimacy becomes a jurisprudential-theological issue; namely, who can and indeed must be obeyed? This is a jurisprudential question in terms of who has the right to obedience set by Allah. The present research, with a jurisprudential-theological approach, offers the question of political legitimacy to the Holy Quran and tries to answer it from the perspective of the verses of obedience and with the method of ijthadi analysis. The finding of the present research from the case study of the verses of obedience is that there is a relationship of necessity between the right to obedience and servitude. The right to obedience and, consequently, the necessity of obedience to the orders and prohibitions issued by the holder of this right is established for those who have the right to servitude. Since humans cannot directly be the recipients of divine orders and prohibitions, the Holy Quran has introduced prophets and imams as intermediaries for divine obedience in social and individual affairs of humans. Although the complete example of the imam is the infallible imam (peace be upon him), many Shia scholars believe that in the era of occultation, the qualified jurist will be the example of the imam with or without an intermediary. Therefore, such a right is not limited and confined to a specific time - the presence of the infallible imam (peace be upon him).

Keywords: Political Legitimacy, Political Jurisprudence, Political Interpretation, Obedience Verses, Guardianship of the Jurist.



1. Graduate of the Islamic Seminary of Qom, doctor of political philosophy and researcher at the Jurisprudence Center of Pure Imams(a).

مطالعات فقهی

دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال سوم، شماره ششم (پاییز و زمستان ۱۴۰۲)
تاریخ ارسال: ۱۴۰۱/۰۹/۲۴
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۱۲

مشروعیت سیاسی در قرآن؛ مطالعه موردی آیات اطاعت

محمّد قاسمی^۱

چکیده

اگر در تمایز فقه و کلام این انگاره را مفروض تلقی کنیم که اولی بر فعل مکلف و دومی بر فعل الله متمرکز است، سؤال از خاستگاه مشروعیت سیاسی، مسئله‌ای فقهی-کلامی خواهد بود؛ از این حیث که از چه کسی می‌توان و بلکه باید اطاعت کرد، فقهی بوده و از این حیث که خداوند برای چه کسی حق اطاعت را قرار داده، کلامی است. پژوهش حاضر با رویکردی فقهی-کلامی پرسش از مشروعیت سیاسی را به قرآن کریم عرضه کرده و تلاش نموده است تا آن را از زوایای آیات اطاعت و با روش تحلیل اجتهادی پاسخ دهد.

یافته تحقیق حاضر از مطالعه موردی آیات اطاعت این است که میان حق اطاعت و عبودیت، رابطه تلازم برقرار است. حق اطاعت و به تبع آن، لزوم اطاعت از اوامر و نواهی صادر از جانب صاحب این حق، برای کسی ثابت است که حق عبودیت داشته باشد. از آنجا که بشر به صورت مستقیم نمی‌تواند مخاطب امر و نهی الهی باشد، قرآن کریم، پیامبران و اولی الامر را به عنوان واسطه اطاعت الهی در امور اجتماعی و فردی بشر قرار داده است. گرچه مصداق کامل اولی الامر، امام معصوم علیه السلام است، بسیاری از اندیشمندان شیعی معتقدند در عصر غیبت، فقیه جامع الشرایط با واسطه و یا بدون واسطه مصداق اولی الامر خواهد بود. بنابراین، چنین حقی به زمان خاص - یعنی حضور معصوم علیه السلام - محدود و منحصر نیست.

واژگان کلیدی: مشروعیت سیاسی، فقه سیاسی، تفسیر سیاسی، آیات اطاعت، ولایت فقیه.

۱. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم؛ دکترای فلسفه سیاسی و پژوهشگر مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام؛



مقدمه

سؤال از این که چه کسی حق امر و نهی دارد و یا از چه کسی باید اطاعت نمود - یعنی مشروعیت سیاسی - ، یکی از مهم‌ترین سؤالات در حوزه اندیشه سیاسی محسوب می‌گردد. نظر به این که قرآن و سنت اصلی‌ترین منبع برای استنباطات فقهی هستند؛ این پژوهش تلاش می‌کند این سؤال را از منظر فقهی-کلامی و با تکیه بر آیات قرآن، مورد توجه قرار دهد. فی الجمله در منبع بودن قرآن و سنت بین شیعه و سنی، اخباری و اصولی، معتزله و اشعری اختلاف نظری وجود ندارد. البته این بدان معنا نیست که بگوئیم تک‌تک آیات قرآن کریم برای کشف احکام فقهی مورد استناد باشند؛ بلکه در مورد تعداد آیات الأحکام سه دیدگاه کلی مطرح است: مشهور معتقدند تعداد آیات الأحکام، قریب به پانصد آیه است. فاضل مقداد، تعداد آن را کمتر از پانصد آیه می‌داند. برخی فقیهان معاصر نیز تعداد آیات را بیشتر از پانصد آیه می‌دانند. به اعتقاد ایشان علت آن که مشهور علما تعداد آن‌ها را پانصد آیه دانسته، آن دسته از آیاتی است که به طور مستقیم و با دلالت مطابقی بیانگر حکم شرعی اند؛ اما اگر آن دسته از آیاتی که به دلالت التزامی و تضمینی بیانگر حکم شرعی هستند را به این آیات ضمیمه کنیم، تعداد آیات الأحکام به مراتب بیشتر خواهد شد. (سبحانی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۰ و ۳۱)

به نظر می‌رسد فقیهان شیعه حتی در بحث استقصاء آیات الأحکام، آیات سیاسی را مورد توجه قرار نداده‌اند؛ در حالی که بسیاری از آیات قرآن کریم ناظر به احکام تکلیفی و اجتماعی است. آیات تعامل با مشرکین و منافقین داخلی، آیات مشروعیت و آیات اطاعت نمونه‌ای از آیاتی هستند که بیانگر تکالیف اجتماعی و سیاسی هستند.

گرچه به طور عام پیرامون مشروعیت سیاسی و به صورت خاص درباره مشروعیت سیاسی در قرآن کریم، آثاری فقهی از سوی فقه‌پژوهان منتشر شده است، اما پیرامون مشروعیت سیاسی در قرآن و با تمرکز بر آیات اطاعت، تحقیق و پژوهش درخوری انجام نشده است. از این رو، مقاله حاضر درصدد است تا مسئله مشروعیت سیاسی را از منظر قرآن و با تأکید بر آیات اطاعت مورد بحث قرار دهد. در این راستا، ابتدا نسبت اطاعت و مشروعیت سیاسی تبیین شده، نشان خواهیم داد بر اساس منطق قرآنی، حق اطاعت منحصرأً برای خداوند متعال است. در قدم دوم، آیاتی که شرایط فرد مطاع - یعنی کسی باید از او اطاعت کرد - را بیان می‌دارد به بحث گذاشته می‌شود؛ ابتدا، با طرح آیات سلبی نشان داده می‌شود خداوند متعال



اطاعت از امر و یا نهی‌ای که در عرض اراده الهی باشد را نهی نموده و خواست بشری مجوز اطاعت نیست. در قدم بعد، تبیین آیات ایجابی - یعنی آیات اطاعت از انبیا و اولی الامر به عنوان واسطه‌های مبین اراده الهی - مطمحنظر قرار گرفته و نشان داده می‌شود حتی دستور به اطاعت انبیا نیز، اطاعت مستقیم از آنان نبوده و اطاعت با واسطه است؛ بدین معنا که پیامبران علیهم‌السلام و اولی الامر نقش واسطه‌گری در ابلاغ اراده و خواست خداوند متعال را دارند و بنابراین، حق اطاعت استقلالی و مستقیم حتی برای آنان نیز جعل نشده است.

۱. نسبت اطاعت و مشروعیت سیاسی

واژه «مشروعیت» مصدر صناعی از اسم مفعول مشروع است. واژه «مشروع» از «شروع» مشتق شده و به معنای عملی است که مطابق شرع انجام شده باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۳۱۷) در واقع، به معنای جواز شرعی یا مورد امضای شریعت بودن است؛ البته برای آن معنای دیگری نیز بیان شده (کتاب العین، ج ۱، ص ۲۵۲؛ بستان، ۱۳۷۵ش، ص ۸۲۵) لکن آنچه با معنای اصطلاحی این واژه در امور سیاسی تناسب دارد، معنایی است که بیان شد. این واژه در اصطلاح سیاسی - فارغ از دقیق بودن ترجمه - ترجمان واژه "Legitimacy" در زبان لاتین و به معنای جواز سلطه و حاکمیت سیاسی است. هم‌چنین آن را به «قانونی بودن» یا «مطابق قانون بودن» معنا کرده‌اند. (عالم، ۱۳۹۲ش، ص ۱۰۵)

ممکن است این سؤال پیش آید که وقتی در تبیین مشروعیت، سخن از قانونی بودن یا مطابقت با قانون به میان می‌آید، متعلق آن چیست؟ به بیان دیگر، مشروعیت سیاسی به دنبال کشف قانونی بودن یا مطابق قانون بودن چه چیزی است؟ پاسخ این پرسش را باید در تبیین معنای مضاف‌الیه مشروعیت (یعنی سیاست) جست.

واژه «سیاست» در زبان فارسی و عربی، اشتراک لفظی و حتی اشتراک معنایی دارند. این واژه در زبان فارسی به معنای «پاس داشتن ملک، حفاظت و نگهداری، حکم راندن بر رعیت، رعیت‌داری کردن، حکومت و ریاست و داوری» آمده است. (دهخدا، ۱۳۵۲ش، ج ۸، ص ۱۲۲۵). در زبان عربی نیز مصدر از فعل «سأس یسوس» و به معنای «عهده‌دار شدن امری بر اساس مصالح آن» است - «القیام علی الشیء بما یصلحه» - (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۲۱). به عبارت دیگر، سیاست عبارت است از «تدبیر امر» اعم از این که متعلق تدبیر، نفس انسان یا انسان‌های دیگر و یا حتی حیوانات باشد. (ابن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۱۶؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۳۳۶) در متون



روایی نیز، «سیاست» در همین معنا استعمال شده است. (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶ش، ص ۳۳۱؛ کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۶۵)

تدبیر در حوزه اجتماع و جامعه، همان معنای اصطلاحی از سیاست است که در ادبیات دانشگاهی، ترجمان یا معادل کلمه "politics" با ریشه لاتین "polis" است. این واژه در فرهنگ آکسفورد به فعالیت‌ها و اقداماتی که در راستای کسب قدرت و به‌کارگیری آن در جامعه می‌باشد، اطلاق شده است. (Oxford، ذیل واژه "politics") در اصطلاح آن را به مسائلی مانند: حکومت مدنی، دولت و امور عمومی، کشمکش انسان و حل آن و منابع اعمال قدرت مرتبط دانسته‌اند. (مک لین، ۱۳۸۱ش، ص ۳۶۱) در عین حال، مهم‌ترین تعریف در میان متفکران سیاسی غرب از واژه مذکور این است که آن را مبارزه برای قدرت و نفوذ اعمال آن در جامعه (عالم، ۱۳۸۱ش، ص ۳۰) یا علم کسب و حفظ قدرت (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۸۹ش، ص ۵۲۸) می‌دانند.

فارغ از آن که این‌همانی میان واژه سیاست - به‌ویژه در متون روایی - با واژه "politics" از قوت لازم برخوردار باشد یا خیر؟ نهفته بودن «تدبیر و اداره» در معنای سیاست مورد انکار نیست. روشن است تدبیر در جایی است که صاحب تدبیر برتری اراده بر مدبّر داشته باشد. برتری اراده ملازم با حق امر و نهی است. بنابراین، متعلق یا موضوع مشروعیت سیاسی امر و نهی و به تعبیر ساده‌تر اطاعت است. نظر به این مطلب، مشروعیت سیاسی پاسخ به این پرسش خواهد بود که امر و نهی چه کسی قانونی و مشروع است؛ به تعبیر دیگر، چه کسی حق اطاعت - یعنی حق امر و نهی کردن - دارد؟ به تبع، ثبوت این حق (اطاعت کردن)، نسبت به دیگران رعایت آن به‌عنوان تکلیف، ایجاد می‌شود. بنابراین، اطاعت نسبت به مشروعیت سیاسی لازم ذاتی و بلکه جزء ذات است. لذا، می‌توان گفت: مشروعیت سیاسی برای کسی ثابت است که حق اطاعت داشته باشد؛ یا کسی حق اطاعت دارد که مشروعیت سیاسی داشته باشد.

۲. قرآن و خاستگاه حق اطاعت (مشروعیت سیاسی)

خاستگاه حق اطاعت در قرآن با آن‌چه در عرف تصوّر می‌شود و یا از آموزه‌های غربی مستخرج است، کاملاً متمایز می‌باشد. برخلاف آموزه‌های غربی - به‌خصوص غرب مدرن - حق اطاعت در آموزه‌های اسلامی - به‌ویژه قرآن کریم - تنها برای خدای متعال ثابت است. در آموزه‌های غربی که مبتنی بر اومانیزم - یعنی خداانگاری انسان - است، خاستگاه حق اطاعت و گستره آن، اراده و خواست انسان‌هاست؛ لکن از آن‌جا که به‌طور عادی اتفاق نظر بین افراد بشری



ممکن نیست، حق اطاعت برای اکثر افراد جامعه خواهد بود. بنابراین، هریک از افراد جامعه - به پشتوانه قرارداد نانوشته میان خود - موظف هستند اراده برآمده از اکثریت را تبعیت نمایند و حاکم جامعه نیز واسطه اجرا و ابلاغ اراده اکثریت در سطح جامعه است. صرف نظر از دیدگاه هابز که حاکم منتخب الزامی به اجرای اراده اکثریت ندارد، فرد یا افرادی که به عنوان حاکم یا حاکمان جامعه انتخاب می شوند، موظف هستند تا به عنوان نماینده مردم، اوامر و نواهی اکثریت را به منصب ظهور و تحقق خارجی برسانند. به عنوان نمونه، روسو از پایه گذاران انگاره مذکور، این گونه استدلال می نماید:

کسانی که قوه مجریه را در دست دارند، مأمور و نوکر ملت هستند، نه ارباب او. ملت حق دارد هر وقت بخواهد آن‌ها را منصوب یا معزول کند. آن‌ها یکی از طرفین معامله یا قرارداد نیستند، بلکه فقط ملزم به اطاعت هستند. هنگامی که مأموریتی را که ملت به آن‌ها واگذار کرده، اجرا می کنند، فقط وظیفه ملی خود را انجام می دهند و به هیچ وجه، حق ندارند در آن موضوع چون و چرا نمایند. (روسو، ۱۳۴۱ش، ص ۱۵۷)

منطق اومانیستی حتی در فرض اذعان به خالقیت خداوند، حوزه سیاست را امری مختص به بشر و زمینی فرض کرده، بر این ایده تأکید می ورزد که تا زمانی که خود انسان نخواهد، هیچ کس حق نخواهد داشت او را وادار به فرمان برداری از قدرتی زمینی نماید. (Locke, 1989, p66)

بنابراین، عملکرد حاکم نمی تواند مبتنی بر تشخیص فرد یا گروهی محدود باشد؛ این خواست اکثریت است که ملاک تصمیم گیری و امر و نهی اجتماعی خواهد بود؛

... زمانی که تعدادی از افراد با ایتنای به رضایت همگانی، اجتماعی را شکل می دهند، در واقع، جامعه واحدی را به وجود آورده اند که دارای قدرتی برآمده از خواست و میل اکثریت بوده و به نیابت از همه جامعه، قانون (اوامر و نواهی اجتماعی) صادر می کند. (Ibid, p 55)

حق اطاعت و انسان مداری در قرآن کریم در نقطه مقابل اندیشه غرب قرار دارد. قرآن کریم لزوم پایبندی به اطاعت از خدای متعال و حرمت اطاعت از غیر ایشان را به عنوان عهد و پیمانی نهادینه شده در وجود انسان می داند. (صدر المتألهین، ۱۳۶۱ش، ج ۵، ص ۲۱۶) علاوه بر این، اطاعت و عبودیت را یکسان تلقی کرده و آن را حقی مخصوص به خداوند دانسته است؛ ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾؛ ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نسبتم که شیطان را اطاعت نکنید؟! چراکه او برای شما دشمنی آشکار است. گرچه به اعتقاد



شیخ طوسی رحمته الله عبادت در این آیه به معنای پرستش است و اسناد آن به شیطان، اسنادی مجازی است؛ یعنی به اعتبار اطاعت از شیطان در بت پرستی، عبادت شیطان استعمال شده است، (طوسی، بی تا، ج ۸، ص ۴۶۹) لکن غالب مفسران شیعه و سنی، مراد از عبادت در اینجا را، همان اطاعت و سرسپردگی به امیال و خواست های شیطانی دانسته اند. (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۸، ص ۶۷۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۴، ص ۲۵۷؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ ق، ج ۱۷، ص ۱۰۲؛ سمرقندی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱۳، ص ۱۲۹؛ طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲۳، ص ۱۶؛ طبرانی، ۲۰۰۸ م، ج ۵، ص ۲۸۸؛ دینوری، ۱۴۲۴ ق، ج ۲، ص ۲۱۱؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ ق، ج ۸، ص ۱۳۳؛ ابن حموش، ۱۴۲۹ ق، ج ۹، ص ۶۰۵۹؛ میبیدی، ۱۳۷۱ ش، ج ۸، ص ۲۴۱؛ فخررازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۶، ص ۲۹۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴ ق، ج ۵، ص ۲۶۷؛ زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۲۳) البته شیطان در این آیه به عنوان نمادی در مقابل خدای متعال است. بنابراین، حرمت عبودیت، اختصاصی به شیطان ندارد و هرآنچه در عرض و در مقابل خدای متعال اطاعت شود، مصداقی از مصادیق عبودیت شیطانی خواهد بود. لذا، در ادامه، عبودیت غیرخدای متعال نفی می گردد؛ «وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»؛ و مرا اطاعت کنید که فقط این صراط مستقیم است. (یس/۶۱)

علاوه بر مذمت خداانگاری شیطان، خداانگاری انسان نیز از سوی قرآن کریم، به شدت مورد مذمت قرار گرفته است. در برخی تعابیر، کسانی که بدون محور قراردادن فرامین الهی، به اراده خویش اصالت می دهند را در زمره بیماردلان؛ «... أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ»؛ اینان کسانی هستند که خدا بر دل هایشان مهر نهاده و در نتیجه هواهای نفسانی خود را پیروی می کنند. (محمد/۱۶) کفار؛ «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»؛ آیا کسی را که خواسته های نفسانی خویش را خدای خویش گرفته ندیدی؟ (فرقان/۴۳) و گمراه ترین افراد؛ «أَنْتُمْ يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ»؛ اینان تنها از هواهای خود پیروی می کنند و آیا کسی گمراه تر از پیرو هوی بدون راهنمایی از خدا هست؟ (قصص/۵۰) و «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً»؛ آیا آن کسی را که هوای نفس خود را خدای خود گرفته است را مشاهده کردی؟ و خدا او را با داشتن علم گمراه کرد و بر گوش و قلبش مهر نهاد و بر چشمش پرده انداخت (جاثیه/۲۳) معرفی کرده است. غالب مفسران شیعه و سنی اولوهیت هوای نفس را به اطاعت از نفس و محور قرار دادن اراده و خواست انسان تفسیر نموده اند. (ابن عجبیه، ۱۴۱۹ ق، ج ۴، ص ۱۰۳؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ ق، ج ۱۵، ص ۲۲۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۲۵ ق، ج ۴، ص ۱۶؛ طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۴۹۳؛ عاملی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۴۱۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱۰، ص ۲۴؛ زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۲۸۲)



خداوند متعال انسان‌ها را بر خلاف سایر مخلوقات تکویناً به گونه‌ای خلق نموده است که توان تمرّد از سلطه تشریحی او را - که در قالب امر و نهی ابلاغ می‌گردد - داشته باشند؛ لکن در همین حالت، آنان را ملزم به اطاعت از دستورات خویش نیز نموده است. «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ خدا هیچ دلیلی برای عبادت غیر خدا نازل نکرد و تنها حکمفرمای عالم وجود خداست و امر فرموده که جز آن ذات پاک یکتا را نپرستید، این آئین محکم است ولی اکثر مردم نمی‌دانند (یوسف/ ۴۰) «وَوَقَّضِي رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ پروردگارت حکم قطعی کرده که غیر او را نپرستید (اسراء/ ۲۳).

نظر به مطلب پیش گفته - که معیار قراردادن اراده و خواست خویشتن، نوعی شرک و کفر به خدای متعال است -، به طریق اولی اطاعت از دیگران نیز - حتی اگر بر اساس میل و رضایت قلبی باشد - از مصادیق اطاعت غیر خداوند متعال و مصداق کفر و شرک خواهد بود. لذا، در قرآن کریم این گونه افراد مورد مذمت و نهی واقع شده‌اند؛ «اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَرُؤَسَاءَهُمْ أَزْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ (آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و (هم‌چنین) مسیح فرزند مریم را؛ درحالی که دستوری جز عبادت خداوند یکتا که جز او خدایی نیست، نداشتند. او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می‌دهند! (توبه/ ۳۱)

مفسران شیعه (طوسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۰۶) و سنّی (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۶، ص ۳۰) دیدگاه غالب مفسران در تفسیر آیه فوق را چنین دانسته‌اند که منظور از این که یهودیان و نصارا، علما و دانشمندان خویش را به عنوان ربّ و ارباب خویش برگزیده بودند، این نیست که آنان را پرستش می‌کردند؛ بلکه منظور این است که از دستورات آنان اطاعت می‌کردند؛ درحالی که دستورات آنان مخالف اوامر و نواهی الهی بود. البته مقصود از این که می‌فرماید: «وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ»، این است که آنها قائل به الوهیت مسیح شدند؛ لکن اعتقاد به ربوبیت در مورد احبار و رهبان، تنها از ناحیه اطاعت از اوامر و نواهی آنان بوده است.

این برداشت مفسران به لحاظ روایی نیز قابل تأیید است. در روایت صحیح‌السند از امام صادق علیه السلام منظور از ربوبیت در آیه، اطاعت از اوامر و نواهی احبار و رهبان دانسته شده است؛ «وَاللَّهِ مَا صَلَّوْا لَهُمْ وَلَا صَامُوا وَلَكِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَاماً وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالاً فَاتَّبَعُوهُمْ»؛ به خدا قسم! برای آنان (علما و دانشمندان یهود و نصارا) نماز و یا روزه‌ای به جا نیاوردند، لکن آنان حرامی را حلال کرده و حرام را حلال می‌کردند، و اینان (یهود و نصارا)، پیروی و تبعیت



می‌کردند. (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۵۳)

این روایت، با چشم‌پوشی از رویکرد سخت‌گیرانه ابن‌غضائری در تفسیر غلو و غالی که عبدالله بن بحر (یحیی) را متهم به غالی‌بودن کرده (ابن‌غضائری، ج ۱، ص ۷۶)، به‌لحاظ سندی تاّم و صحیح است. راویان حدیث عبارتند از: عدّه کلینی - یعنی علی بن‌ابراهیم، علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه، أحمد بن عبدالله بن اُمّیه و علی بن الحسن - احمد بن محمد بن خالد برقی، محمد بن خالد برقی، عبدالله بن مسکان و یحیی ابوبصیر اسدی.

فلسفه انحصار حق اطاعت به خدای متعال این است که عبودیت تنها مختصّ به اوست. به بیان دیگر، اطاعت از شئون عبودیت است؛ چنان‌که بررسی متون روایی، فقهی، تفسیری و لغوی (لیثی واسطی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۵؛ کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۴۴؛ خوبی، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۳۱۹؛ نحویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۴۸۲؛ ابن‌احمد، ۱۴۲۶ق، ص ۱۶۵؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۲۵؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۲۷۲؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۸۹) حاکی از این مطلب است که میان اطاعت و عبودیت رابطه تلازم برقرار است. اگر مورد اطاعت، اوامر و دستورات الهی باشد، عبادت خدا و اگر مورد اطاعت، اوامر و دستورات فردی باشد، هرچند فرد مطیع از روی میل و اراده خویش تن به این دستورات داده باشد، عبادت غیرخدا و در نتیجه، نوعی شرک تلقی می‌گردد. به همین جهت، قرآن کریم محور قراردادن اطاعت و پیروی از خواست و اراده نفسانی را از خصوصیات اهل کفر معرفی کرده است: ﴿وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقِرٌّ﴾. (قمر/۳) هم‌چنین در روایت دیگری که کلینی از امام صادق علیه السلام نقل کرده، اطاعت و عبودیت یکسان تلقی شده است:

مَنْ أَطَاعَ رَجُلًا فِي مَعْصِيَةٍ فَقَدْ عَبَدَهُ؛ هر کس دیگری را در معصیتی اطاعت نماید، در واقع او را بندگی و عبادت کرده است (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۹۸).

براساس این روایت، فرد مطیع در معرض عبودیت فرد مطاع قرار می‌گیرد؛ اگر فرد مطاع در قالب امر و نهی، مبلغ و مبین اراده خویش یا هر کسی غیر خدای متعال باشد، اطاعت از او مصداق معصیت و عبادت غیرخدای متعال خواهد بود و اگر فرد مطاع، تنها مبلغ و مبین اراده الهی باشد، مصداق اطاعت الهی و عبادت خدای متعال خواهد بود.

بایسته توجه است که در روایت مورد بحث، یکی از راویان، نامعین (مجهول) است؛ با این وجود، محمد بن ابی‌عمیر که از اصحاب اجماع است (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۳۸، ۳۷۵، ۵۵۶)، بی‌واسطه از او نقل روایت نموده است و با فرض این‌که اصحاب اجماع - به‌خصوص



محمد بن ابی عمیر - از غیرتفه نقل روایت نمی‌کنند، ضعف سندی روایت جبران شده و می‌توان نسبت به ضعف سندی آن اغماض نموده، آن را معتبر دانست.

حاصل آن که انسان حق عبادت غیرخدای متعال را ندارد؛ بنابراین، حق اطاعت از غیر او را نیز نخواهد داشت. اگر انسان حق اطاعت از غیرخدای متعال را نداشت، حق اعطای آن - که همان مشروعیت سیاسی است - را به دیگری نیز نخواهد داشت. به تعبیر فلاسفه، فاقد شیء (حق اطاعت) نمی‌تواند معطی آن شیء - به دیگری - باشد. درواقع، کسی که خود را تسلیم امر خدا می‌داند، ربوبیت را خاص معبودش می‌داند و ربی دیگر سراغ ندارد؛ لذا، تمکین او در برابر خواست و اراده خودش یا اراده هر فردی غیر از خدای متعال، مصداق پرستیدن معبودی غیر خدا و اتخاذ ربی غیر از خدا خواهد بود. (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۳۹۵) ناگفته پیداست گستره این اطاعت مطلق است. بدین معنا که عبودیت الهی و حرمت اطاعت از غیر خداوند متعال، تمام ابعاد حیات بشری را دربرمی‌گیرد. این‌گونه نیست که تصوّر نمائیم این اطاعت و عبودیت، مختص حیات فردی انسان باشد؛ بلکه گستره آن، هم حیات فردی و هم حیات اجتماعی - یا سیاسی - را شامل است. براین اساس، نتیجه گرفته می‌شود مشروعیت سیاسی، تنها برای خدای متعال ثابت است.

۳. دسته‌بندی آیات اطاعت

بیان شد مشروعیت سیاسی - یعنی حق اطاعت - تنها برای خدای متعال است؛ لکن امر و نهی و به تبع آن درک اراده الهی توسط نوع بشر، امکان‌پذیر نبوده و این مهم نیازمند وجود واسطه در ابلاغ، تبیین و تفسیر اراده الهی است. به همین دلیل، خداوند متعال به مسئله اطاعت از انبیا، عنایت خاصی داشته، پیامبران و جانشینان ایشان را برای تحقق این مهم، مبعوث نموده است؛ ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...﴾؛ در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم [تا به واسطه او] از فرامین الهی اطاعت و از طاغوت - هر معبودی غیر از خداوند متعال - اجتناب ورزید. (نحل/۳۶) آیاتی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم ناظر به واسطه‌گری در اطاعت هستند، به دو دسته ایجابی و سلبی تقسیم می‌شوند.

۳.۱. آیات سلبی

در برخی از آیات نسبت به اطاعت افراد نااهل هشدار داده شده و اطاعت آنان عملی محرم و منافی با توحید معرفی شده است؛ به‌عنوان نمونه، می‌توان به آیه ۲۸ سوره کهف؛ ﴿وَلَا تَطْعَمَنْ



أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ؛ از کسی که دلش را از یاد خویش غافل کرده‌ایم و هوس خود را پیروی کرده و کارش زیاده‌روی است، اطاعت ممکن. هم‌چنین می‌توان به آیات ۱۵۱ سوره شعراء، ۴۸ سوره احزاب، ۱۰ سوره قلم و ۲۴ سوره انسان اشاره نمود.

غفلت از ذکر الهی و تبعیت از هوای نفس در آیه فوق، مشعر به علیت عدم جواز اطاعت است. روشن است امر و نهی و بلکه پیشنهاد افراد دارای این دو ویژگی - هرچند این ویژگی ملکه نفسانی آنان نباشد - امر و نهی الهی نیست. بنابراین، از آن‌جا که اطاعت از فرد یا افرادی با این دو خصوصیت در مسیر عبودیت الهی نیست، اطاعت از آنان جایز نخواهد بود. زیرا، بیان شد اطاعت از دیگری ملازم با پذیرش عبودیت اوست؛ درحالی‌که عبودیت تنها برای خدای متعال ثابت است. درواقع، این آیه شریف و آیات مشابه مفهوم ضد برای آیات اطاعت از خداوند و انبیاء علیهم‌السلام هستند. با این تفاوت که مفهوم ضد و جوب اطاعت، در قالب منطوق از ناحیه خداوند متعال بیان شده است. درواقع، اگر مشابه آیات فوق نیز از سوی شرع مقدس بیان نمی‌شد، آیات انحصار اطاعت به خداوند متعال، فی‌نفسه حاکی از این مطلب بود که اطاعت از غیر خداوند متعال، نافرمانی از اوست؛ در نتیجه، این نافرمانی از باب تحریم ضد عام، حرام می‌بود. در عین حال، خدای متعال از ضد خاص اطاعت الهی - یعنی این‌که اراده غیرخودش مورد اطاعت قرار گیرد - نیز نهی نموده است؛ این نشان‌دهنده اهمیت مسئله اطاعت الهی است.

علاوه بر این‌که خدای متعال اراده فردی که در مسیر اراده الهی نباشد را مورد مذمت قرار داده و خداانگاری فردی را نفی کرده است، خداانگاری اکثریت را نیز نفی نموده است؛ ﴿وَإِن تَطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لِيضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾؛ اگر اکثر مردم روی زمین را اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد؛ زیرا، جز گمان را پیروی نمی‌کنند و جز تخمین نمی‌زنند. (انعام/۱۱۶) بر اساس نگرش و فهم عرفی، کمیت بیان‌گر حقانیت است، درحالی‌که آیه شریف بیان‌گر این اصل است که هرآن‌چه در مسیر الهی نباشد، هرچند به لحاظ کمیت افزایش یابد، ارزشی ندارد. به بیان ساده‌تر، کمیت موجد حقانیت نیست. براین اساس، اگر اراده فردی به اراده اکثریت تغییر ماهیت پیدا کند و در عین حال از مسیر اراده الهی نگذرد، هم‌چنان باطل بوده و هیچ‌نوع رنگی از حقیقت به خود نمی‌گیرد.

۳.۲. آیات ایجابی

مراد از آیات ایجابی، آن دسته از آیات است که به دلالت مطابقی یا التزامی حاکی از وجوب اطاعت از انبیا یا اولی الامر می‌باشند. لذا، این نوع آیات به دو دسته آیات اطاعت از انبیا و اطاعت از



اولی الامر تقسیم می‌شوند:

۳.۲.۱. اطاعت از پیامبران

آیات اطاعت از پیامبران به شش دسته قابل تقسیم هستند:

نخست، آیاتی که به‌طور مستقیم مسئله اطاعت را مطرح و جعل نموده و براین اساس، ضمن امر به اطاعت از خداوند متعال، به اطاعت از انبیا - و در رأس آنان، نبی مکرم اسلام ﷺ - و اولی الامر دستور داده می‌شود؛ مانند آیه ۵۹ سوره نساء؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و رسول و کارداران خود را - که خدا و رسول علامت و معیار ولایت آنان را معین کرده - فرمان ببرید... هم‌چنین می‌توان به آیات ۳۲ و ۱۳۲ سوره آل عمران، ۹۲ سوره مائده و ۳۳ سوره محمد ﷺ اشاره نمود. درواقع، این آیات بیان‌گر آن هستند که تحقق عینی اطاعت از خداوند متعال در گرو اطاعت از انبیا و اولی الامر - که در ادامه پیرامون مصداق آن بحث خواهیم کرد - می‌باشد.

دوم، آیاتی که پیامبران در آن‌ها در کنار امر به تقوای الهی، به اطاعت از خویش نیز دستور داده‌اند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا» (شعراء/۱۶۳، ۱۵۰، ۱۴۴، ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۱۰، ۱۰۸؛ زخرف/۶۳؛ آل عمران/۵۰) سوم، آیاتی که در آن‌ها عدم اطاعت از انبیا، عملی حرام معرفی می‌شود؛ مانند: آیه ۵۴ سوره نور: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ...»؛ بگو خدا را اطاعت کنید و پیغمبرش را، زیرا اگر از اطاعت آن دو سر برتایید، فقط تکلیف خود را انجام نداده‌اید، و به او ضرری نرسانده‌اید. نظر به این که لسان آیه نسبت به متخلفان تهدید است، حرمت نافرمانی از دستورات پیامبر مستفاد خواهد بود. شبیه همین آیه - و شاید با دلالتی قوی‌تر - آیه ۱۰ سوره حاقه است: «فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ...»؛ فرستاده پروردگارشان را نافرمانی نمودند... .

چهارم، آیاتی که بیان‌گر آثار اطاعت و عصیان از انبیا هستند. آیه ۱۷ سوره فتح از این قسم آیات است: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعْذِبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ و کسی که خدا و رسولش را اطاعت کند، خداوند او را در جَنّاتی داخل می‌کند که از دامنه آن نهرها جاری است و کسی که اعراض کند خداوند تعالی به عذابی دردناک معذبش می‌کند. هم‌چنین می‌توان به آیات ۵۲ سوره نور، ۳۶ و ۷۱ سوره احزاب، ۸۰ سوره نساء و ۱۵۷ سوره اعراف اشاره کرد.



پنجم، آیاتی که اطاعت و عدم اطاعت از پیامبران را شاخص ایمان و کفر معرفی کرده‌اند. کسانی که اطاعت از انبیا را بدون کم‌ترین اعتراض لسانی، عملی و قلبی پذیرفته‌اند، ذیل اهل ایمان قرار می‌گیرند و کسانی که در هر یک از مراحل لسانی، عملی و قلبی، از اطاعت پیامبران الهی تمرد کنند ذیل کفار و مشرکان قرار می‌گیرند. به‌عنوان نمونه: آیه ۶۵ سوره نساء که می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾؛ پس به پروردگارت سوگند ایمانشان واقعی نخواهد بود، مگر وقتی که تو را در مشاجراتی که برایشان پیش می‌آید حکم قرار دهند، و در دل خود از هر حکمی که راندی احساس آزرده‌گی نکنند، و حکم تو را بدون چون و چرا بپذیرند. شبیه این مضمون، آیه ۵۹ سوره نساء است: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾؛ هرگاه در امری اختلافتان شد، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید برای حل آن به خدا و رسول مراجعه کنید، این برایتان بهتر، و سرانجامش نیکوتر است.

ششم، آیاتی که بیان می‌دارند خدای متعال انبیا و رسل را مبعوث نمود و در عین حال لزوم اطاعت از آنان جزء لاینفک رسالت آنان بوده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛ و ما هیچ رسولی را نفرستادیم، مگر برای این که مردم او را به‌خاطر این که از طرف ما است اطاعت کنند. (نساء/ ۶۴)

دسته اول و دوم از آیات فوق به دلالت مطابقی بر وجوب اطاعت از پیامبران دلالت دارند؛ البته دسته اول از سنخ امر مستقیم هستند و دسته دوم امر غیر مستقیم، بدین معنا که در دسته اول امر به اطاعت از ناحیه خداوند صادر می‌شود، اما در دسته دوم امر به اطاعت از ناحیه انبیا صادر شده است. وجوب اطاعت در سایر آیات، به دلالت التزامی است؛ یعنی بیان آثار اطاعت و عصیان که بهشت و جهنم است، یا تهدید به جهت عدم اطاعت و ناسازگار بودن عدم اطاعت با ایمان، به دلالت التزامی بیان‌گر آن است که اطاعت از انبیا واجب است.

۳.۲.۲. اطاعت از اولی الامر

علاوه بر اطاعت از پیامبران که به‌عنوان واسطه در اطاعت الهی معرفی شده‌اند، اطاعت از اولی الامر نیز در دو آیه از قرآن کریم تأکید و سفارش شده است. در آیه ۵۹ سوره نساء آمده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۚ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾؛ دلالت مطابقی آیه



بیان‌گر آن است که خدای متعال اولی‌الأمر را در کنار رسول خدا ﷺ - و بلکه بعد از ایشان - واجب‌الاطاعه قرار داده است. آیه ۸۳ سوره نساء نیز به دلالت التزامی بر وجوب اطاعت از انبیا و اولی‌الأمر دلالت می‌کند: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛ زمانی که از سوی کفار خبری از امن و یا خوف به این ضعیف‌الایمان‌ها برسد آن را منتشر سازند، درحالی‌که اگر قبل از انتشار، آن را به اطلاع رسول و اولی‌الأمر خویش رسانده، درستی و نادرستی آن را از آنان بخواهند، ایشان حقیقت مطلب را به آنان یاد می‌دادند و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز مواردی انگشت‌شمار هر لحظه شیطان را پیروی می‌کردید.

فارغ از آن‌چه در تفاسیر اهل سنت در معنا و مصداق اولی‌الأمر آمده، عمده مفسران و فقیهان شیعه این مقام را تنها بر معصومان علیهم‌السلام قابل انطباق دانسته‌اند. (طبرسی، ج ۱، ص ۲۷۴؛ طباطبایی، ج ۵، ص ۲۲ و ۲۳؛ عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۲۹؛ شبّر، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۱۷؛ تبریزی، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص ۴۴۸) لکن در مقابل گروهی دیگر - علاوه بر معصومان علیهم‌السلام - اهل علم از شیعه را نیز از مصداق اولی‌الأمر دانسته‌اند. (سبزواری نجفی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۹۶؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۱، ص ۲۴۴؛ نجفی کاشف‌الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج ۲، ص ۴۳؛ حائری حسینی، ۱۴۲۵ق، ص ۲۵۲؛ خمینی، بی‌تا، ص ۲۰)

طبق هرکدام از این دو دیدگاه، تردیدی نیست که معصومان (اوصیای نبوی علیهم‌السلام) مصداق اولی‌الأمر هستند. این مطلب مستفاد از عقل و نقل است؛ بدین بیان که اطلاق اطاعت از اولی‌الأمر ملازم با عصمت اولی‌الأمر است؛ زیرا، چنان‌که گذشت، متعلق اطاعت نمی‌تواند امری غیر از اراده الهی باشد. براین اساس، اطلاق امر به اطاعت، بیان‌گر آن است که فرد مطاع عاری از خطا و اشتباه است و این، یعنی اولی‌الأمر در آیه، معصوم فرض شده است.

روایات نیز، مؤید عقل در لزوم عصمت اولی‌الأمر هستند. روایات وجوب اطاعت از ائمه معصومین علیهم‌السلام در حدّ تواتر مضمونی و بلکه لفظی است. کلینی رحمته‌الله در جلد اول کتاب کافی بابی را به وجوب اطاعت از امام علیه‌السلام اختصاص داده و ۱۷ روایت در این زمینه آورده است. هم‌چنین برخی از روایات وجوب اطاعت و حرمت معصیت را در جلد دوم همین کتاب و ذیل باب الکفر (ص ۳۸۴ به بعد) آورده است. شیخ حرّ عاملی رحمته‌الله برخی از این روایات را در «اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات» (ج ۳، ص ۴۲ و ۴۳) آورده و صاحب تفسیر البرهان نیز در جلد اول ص ۲۰۰ به بعد، برخی از این روایات را نقل کرده است.



شیخ حرّ عاملی رحمته الله علیه در وسائل حدیث تقلین را از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده و می‌فرماید: این حدیث نه تنها بین شیعه، بلکه بین اهل تسنن نیز متواتر است؛

وَقَدْ تَوَاتَرَ بَيْنَ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ مَا إِذْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ. (ج ۲۷، ص ۳۳)

گرچه این روایت شریف به دلالت مطابقی سخن از وجوب اطاعت به میان نیاورده است؛ لکن به دلالت التزامی و مفهومی، حاکی از وجوب اطاعت و حرمت معصیت و نافرمانی از عترت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله است.

مسئله لزوم اطاعت از معصومین در زمان حضور آن بزرگواران امری بدیهی تلقی شده و جزئی از مکنونات و باور قلبی اصحاب و شیعیان بوده است. به‌عنوان نمونه، کلینی رحمته الله علیه در روایت صحیح السنند^۱ از حسین بن ابی‌العلاء آورده است: به امام صادق علیه السلام پیرامون اعتقاد و باور قلبی‌ام درباره امامان معصوم علیهم السلام عرض کردم: ما معتقدیم اطاعت از شما واجب است. حضرت باور قلبی من را تأیید کرده، فرمودند: این حق اطاعت پس از خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله فقط برای آن ذوات مقدّس ثابت است:

هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا وَرِثُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۸۷).

امامان علیهم السلام یگانه مصداق اولی‌الامر در آیه ۵۹ سوره نساء بوده، خداوند ولایت بر دیگران را در آیه ۵۵ مانده تنها برای ایشان قرار داده است.

فارغ از این‌که در این روایت شریف مسئله وجوب اطاعت از امامان علیهم السلام به قرآن کریم مستند شده، به‌وضوح به‌دست می‌آید که کثرت ادله در مسئله وجوب اطاعت از معصومین علیهم السلام سبب شده تا این مهم، جزء جدانشدنی اعتقادات شیعی باشد.

بنابراین، تردیدی نیست که مراد از اولی‌الامر در آیات ۵۹ و ۸۳ سوره نساء امامان معصوم علیهم السلام است؛ لیکن - چنان‌که اشاره گردید - برخی از فقیهان شیعه، گستره اولی‌الامر در عصر غیبت را بر فقیهان شیعه نیز تطبیق داده‌اند. به‌نظر، دلیل این عده بر تعمیم اولی‌الامر به

۱. راویان حدیث عبارتند از: عده کلینی (یعنی محمد بن یحیی، علی بن موسی الکنندانی، داود بن کوره، احمد بن ادریس و علی بن ابراهیم بن هاشم قمی)، احمد بن محمد عیسی اشعری، علی بن حکم انباری و حسین بن ابی‌العلاء الخفاف.



عالمان شیعی این است که مسئلهٔ إذاعه و تنازع در عصر غیبت نیز وجود دارد؛ بنابراین، باید مرجعی برای رفع این مشکل وجود داشته باشد. نمی‌توان فرض کرد خدای متعال جامعهٔ اسلامی را برای عصر غیبت - که مشخص نیست امتداد آن تا چه زمانی است - بدون ولیّ امر رها کرده باشد. براین اساس، طبق دیدگاه دوم، امامان معصوم علیهم‌السلام مصداق کامل اولی‌الامر بوده و مصداق دیگر آن در عصر غیبت، فقها هستند.

در نقطه مقابل، مطابق دیدگاه اول، رفع مشکل در عصر غیبت، از طریق واسطه‌گری فقیهان شیعه است. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۲۲؛ موسوی خلخالی، ۱۴۲۵ق، ص ۲۸۰؛ خمینی (امام)، ۱۴۲۳ق، ص ۴۰) این بزرگواران استدلال می‌کنند: ادلهٔ عقلی و نقلی ولایت فقیه، بیان‌گر آن است که خدای متعال جامعهٔ اسلامی را برای عصر غیبت رها نکرده و فقیه جامع‌الشرایط مرجع و محور رجوع مردم در رفع و حلّ تنازعات و اختلافات اجتماعی است؛ به دیگر سخن، دارای مشروعیت سیاسی است.

نتیجه‌گیری

میان حق حکومت و حق اطاعت، ملازمه وجود دارد. کسی حق حکومت کردن بر دیگران را خواهد داشت که حق اطاعت داشته باشد. بررسی آیات اطاعت به‌روشنی گواه بر این است که این حق، تنها برای خدای متعال بوده، خداوند آن را به انبیا و اوصیا تفویض کرده است. به اطاعت از اینان سفارش کرده، از اطاعت غیر آن‌ها - به‌ویژه اهل معصیت - به شدت نهی کرده است. علاوه براین، خداوند اعطای حق اطاعت را به دیگران (یعنی مردم) واگذار نکرده است. چنین نیست که مردم خودشان کسی را به‌عنوان حاکم انتخاب کرده، بر اساس میل خود از او اطاعت نمایند.

اثبات حق و وجوب اطاعت برای پیامبران، گستره‌ای عام دارد؛ بدین معنا که مراد از وجوب اطاعت، اطاعت در امور فردی دین نیست؛ بلکه حتی اختصاصی به امور عبادی نیز ندارد. بر همین اساس، می‌توان از آیات اطاعت از انبیا به‌دست آورد خداوند متعال برای امور سیاسی نیز تعیین تکلیف نموده است. علاوه بر این که از آیات اطاعت، اطاعت عملی اثبات می‌شود؛ اطاعت قلبی نیز واجب است؛ یعنی افراد حق ندارند در برابر دستورات و اوامر نهایی حضرات معصومین علیهم‌السلام در ضمیر خویش، دچار تردید و دودلی و ناراحتی شوند. در مقابل، عدم جواز اطاعت از غیر پیامبران و اولی‌الامر نیز گستره‌ای عام دارد و به‌لحاظ زمانی و موردی، تخصیص نخورده است.



فهرست منابع

- قرآن الکریم.
۱. آقابخش، علی و مینو افشاری، ۱۳۸۹ش، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: چاپار، چ سوم.
 ۲. آلوسی سید محمود، ۱۴۱۵ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
 ۳. ابن اثیر جزری، محمد بن مبارک، بی تا، النهایة فی غریب الاثر، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
 ۴. ابن احمد، قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۶ق، تنزیه القرآن عن المطاعن، بیروت: دار النهضة الحدیثه، چ دوم.
 ۵. ابن حموش، مکی، ۱۴۲۹ق، الهدایة إلى بلوغ النهایة، امارات: جامعة الشارقة.
 ۶. ابن عباد، صاحب، ۱۴۱۴ق، المحيط فی اللغة، مصحح محمد حسن آل یاسین، بیروت: عالم الکتاب.
 ۷. ابن عجبیه، احمد بن محمد، ۱۴۱۹ق، البحر المذید فی تفسیر القرآن المجید، قاهره: حسن عباس.
 ۸. ابن غضائری، احمد بن ابی عبد الله، بی تا، کتاب الضعفاء - رجال ابن الغضائری، مصحح سید محمد رضا حسینی جلالی، قم: بی نا.
 ۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، مصحح، احمد فارس صاحب الجوائب، بیروت: دارالفکر، چ سوم.
 ۱۰. بحرانی سید هاشم، ۱۴۱۶ق، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت.
 ۱۱. بستانی، فؤاد افرام، ۱۳۷۵ش، فرهنگ ابجدی، ترجمه ی رضا مهبیار، تهران: انتشارات اسلامی، چ دوم.
 ۱۲. تبریزی، جواد بن علی، ۱۴۲۷ق، صراط النجاة، قم: دار الصدیقة الشهیدة.
 ۱۳. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، ۱۳۶۶ش، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم: دفتر تبلیغات.
 ۱۴. ثعلبی، احمد بن محمد، ۱۴۲۲ق، الکشف و البیان، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ۱۵. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۲۵ق، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، بیروت: أعلمی.
 ۱۶. حسینی حائری، سید کاظم، ۱۴۲۵ق، المرجعیة و القیادة، قم: دار التفسیر، چ سوم.
 ۱۷. حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ق، تفسیر نور الثقلین، قم: اسماعیلیان، چ چهارم.
 ۱۸. خمینی، سید روح الله، ۱۴۲۳ق، ولایت فقیه، تهران: موسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، چ دوازدهم.
 ۱۹. خمینی، سید مصطفی، بی تا، ولایت الفقیه، تهران: موسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی.
 ۲۰. خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۰۰ق، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تهران: مکتبه الاسلامیه، چ چهارم.
 ۲۱. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۵۱ش، لغت نامه دهخدا، تهران: سیروس.
 ۲۲. دینوری، عبدالله بن محمد، ۱۴۲۴ق، الواضح فی تفسیر القرآن الکریم، بیروت: دار الکتب العلمیه.
 ۲۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، مفردات ألفاظ القرآن، مصحح صفوان عدنان داوودی، بیروت: دارالعلم.
 ۲۴. روسو، ژان ژاک، ۱۳۴۱ش، قرارداد اجتماعی، ترجمه ی عبدالحسین زیرک زاده، بی جا: شرکت سهامی چهر، چ چهارم.
 ۲۵. زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتب العربی، چ سوم.
 ۲۶. سبحانی، جعفر، ۱۴۱۹ق، مصادر الفقه الإسلامی و منابعه، بیروت: دارالأضواء.



۲۷. سیزواری، سید عبد الأعلى، ۱۴۱۳ق، مهذب الأحكام، قم: مؤسسه المنار، چ چهارم.
۲۸. سیزواری نجفی، محمد، ۱۴۱۹ق، إرشاد الازهان إلى تفسیر القرآن، بیروت: دار التعارف.
۲۹. سمرقندی، نصر بن محمد، ۱۴۱۶ق، بحر العلوم، بیروت: دار الفکر.
۳۰. سیوطی، عبدالرحمن، ۱۴۰۴ق، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۳۱. شبر، سید عبدالله، ۱۴۱۲ق، تفسیر القرآن الکریم، بیروت: دارالبلاغه.
۳۲. صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۱ش، تفسیر القرآن الکریم، قم: بیدار، چ دوم.
۳۳. طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۳۹۲ق، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه علمی، چ دوم.
۳۴. طبرانی، سلیمان بن احمد، ۲۰۰۸م، التفسیر الکبیر، اردن: دارالکتاب الثقافی.
۳۵. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ش، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۳۶. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه.
۳۷. طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۸. عالم، عبد الرحمن، ۱۳۸۱ش، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، چ سیزدهم.
۳۹. عاملی، علی بن حسین، ۱۴۱۳ق، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، قم: دار القرآن الکریم.
۴۰. فخررازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ سوم.
۴۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، کتاب العین، قم: نشر هجرت، چ دوم.
۴۲. فیض کاشانی، محسن، ۱۴۱۵ق، تفسیر الصافی، تهران: مکتبه الصدر، چ دوم.
۴۳. فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ق، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم: دار الهجره، چ دوم.
۴۴. کاشف الغطاء، جعفر، ۱۴۲۲ق، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۵. کشی، محمد بن عمر، ۱۴۰۹ق، رجال الکشی، مشهد: دانشگاه مشهد.
۴۶. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵ش، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۷. لیثی واسطی، علی بن محمد، ۱۳۷۶ش، عیون الحکم و المواعظ، قم: دار الحدیث.
۴۸. مک لین، ایان، ۱۳۸۱ش، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، ترجمه حمید احمدی، تهران: میزان.
۴۹. موسوی خلخالی، سید محمد مهدی، ۱۴۲۵ق، الحاکمیه فی الاسلام، قم: مجمع اندیشه اسلامی.
۵۰. میبیدی، احمد بن محمد، ۱۳۷۱ش، کشف الاسرار و عدة الابرار، تهران: امیرکبیر، چ پنجم.
۵۱. نجفی کاشف الغطاء، علی، ۱۳۸۱ق، النور الساطع فی الفقه النافع، نجف: مطبعة الآداب.
۵۲. نجفی، محمدحسن، ۱۴۰۴ق، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ هفتم.

53. Locke, John, *Second Treatise on Civil Government*, Prometheus Books, 1986.

54. Janet M and others, *The Oxford handbooks of political science*, New York, 2008.